

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث قبل:

بحث قبل به اینجا رسید که یکی از مبادی یا مبانی یا مقدماتی که در فقه تربیت باید روشن شود، مسئله‌ی تعلق تکالیف شرعیه به امور قلبی است. طرح این بحث به جهت آن است که تربیت، علاوه بر امور جوارحی و ظاهری انسان، شامل امور جوانحی و قلبی هم می‌شود.

مناشیء بحث از تعلق تکالیف به امور قلبی:

بحث از تعلق تکالیف به امور قلبی، دو منشأ دارد؛ یک منشأ این است که متعلق احکام شرعی امور اختیاریه هستند و باید تحت قدرت مکلف باشند؛ از این جهت که «امور قلبیه، امور غیر اختیاریه» لذا نمی‌تواند متعلق حکم قرار بگیرد. این منشأ را بحث کردیم.

اما منشأ دیگر اینست که متعلق احکام باید دارای ملاک باشد؛ اینجا سوالی پیش می‌آید که آیا امور قلبی قابلیت ملاک را دارد یا نه؟

منشأ اول: تبیین اختیار در امور قلبی

در بحث از منشأ اول، تحقیق مطلب این بود که امور قلبیه دو نوع دارند؛ بعضی از امور قلبیه اختیاری هستند و بعضی غیر اختیاری. افعال قلب، اختیاری است؛ مثل اینکه نیت می‌کنیم نماز بخوانیم؛ نیت می‌کنیم آقای را احترام کنیم. نیت می‌کنم شخصی را هتک کنیم. اینها از افعال قلب هستند که تحت اختیار قرار می‌گیرند. حتی ارتداد و ایمان هم از امور قلبیه اختیاریه است!

اما نوع دیگر امور قلبی، غیر اختیاری است؛ مانند حب، بغض، و امثال آن. اینها متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرند.

توضیح دادیم که شاید فرق افعال قلبی با امور غیراختیاری این باشد که امور قلبی بعضی‌هایش از قبیل صفات قلب هستند و بعضی‌هایش از قبیل افعال قلب هستند. آنچه از قبیل افعال مسلماً اختیاری می‌باشد و متعلق تکلیف قرار می‌گیرد. اما آنچه از قبیل صفات است، متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد؛ إلا اوصافی که استمرار و ابقای آن در اختیار انسان باشد.

حدوث این اوصاف در قلب غیراختیاری است؛ از میان مردم یکی بخیل است؛ دیگری تنگ نظر است؛ دیگری نفس‌کینه‌ای دارد؛ حدوث همه اینها غیراختیاری است. اما ابقای آنها در اختیار این انسان است. شخص بخیل می‌تواند بخل خود را کنترل کند و نگذارد شدت پیدا کند.

مسئله حسد :

در باب حسد همینطور است. حدوث حسد اختیاری نیست. در روایتی هم آمده که «ثَلَاثٌ لَمْ يَعْزَ مِنْهَا نَبِيٌّ فَمَنْ دُونَهُ الطَّيْرَةُ وَ الْحَسَدُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ» [1]؛ سه چیز است که هیچ نبی‌ای از آن خالی و عاری نیست؛ یکیش حسد است.

منتهی این حسد حدوثش قهری و غیر اختیاری است. اما ابقاءش در اختیار انسان است؛ انسان می‌تواند این حسد را در نفس خود بپروراند و اثرش را بار کند. و می‌تواند نفسش را از آن تطهیر کند.

لذا در باب صفات قلب می‌گوئیم اصل حدوث یک صفت، غیر اختیاری است اما ابقای آن اختیاری است.

به طور کلی می‌گوییم متعلق احکام باید اختیاری باشد؛ پس امور قلبی که فی‌الجملة اختیاری است می‌تواند مورد امر و نهی قرار گیرد. هرچند بعضی از امور قلبیه، غیر اختیاری است.

نمی‌توان مانند مرحوم امام (رضوان الله علیه) به طور مطلق بگوئیم که امور قلبی غیر اختیاری است و از دائری تکلیف خارج می‌شود.

و حتی نمی‌توانیم از راه «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» [2] وارد شویم و بگوئیم چیزی که غیر اختیاری است اما مقدمه‌اش اختیاری است، قابل تکلیف است؛ و نمی‌توانیم همه روایاتی که امور قلبی را محور امر و نهی قرار می‌دهند، توجیه کنیم؛ و بگوئیم مقصود مقدمات آن است!

زیرا اولاً سوال پیش می‌آید که معیار این مقدمات چیست و چه چیزی را باید به عنوان مقدمه این امر قلبی قرار بدهیم و محدوده‌ی مقدمات چیست؟

و ثانیاً آن مقدمات ممکن است یک سال، پنج سال و یا ده سال زمان ببرد و بعد احتمال دارد اصلاً ذی المقدمه اتفاق نیفتد. در حالیکه در باب احکام، متعلق احکام باید روشن و واضح باشد.

سابقاً از قول مرحوم نائینی (رحمة الله علیه) عرض کردیم که بنای شارع بیان و تعینی دقیقاً حلال و حرام است؛ و دقیقاً معلوم می‌کند که چه چیزی حلال و چه چیزی حرام است؟

یک زمانی که بحث مقاصد الشریعه مطرح بود - که بحث خیلی جنجالی هم هست - گفتیم یکی از ادله‌ای که به دست آوردیم فرمایش مرحوم نائینی (رحمة الله علیه) در باب مسببات تولیدیه است.

نائینی (رحمة الله علیه) آنجا مطرح می‌کند که شارع نمی‌تواند ما را به ملاکات مکلف کند؛ و بگوید «ایها الانسان يجب عليك المعراج!». مصادیق معراج درست روشن نیست، که چه چیزی معراج است و چه چیز معراج نیست؛ چه چیز موجب معراج می‌شود و چه چیزی نمی‌شود؛ لذا نمی‌تواند شارع بگوید هر آنچه که ملاک معراجیت داشت بر شما واجب است! و شارع چنین حرفی هم در جائی نزده. اما نماز را که موجب معراج است واجب کرده است؛ روزه و صدقه که موجب معراج اند را امر کرده است.

مسئله ذکر الله:

در مورد «ذکر» هم مطلب همین است؛ شارع نمی‌گوید هر آنچه که موجب ذکر خداست مستحب است. اینکه می‌فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا [3] یعنی آن زکری که خود شارع فرموده ذکر خداست؛ خود او معین کرده که این عناوین

ذکر خداست! مثل نماز که ذکر خداست.

ما نمی‌توانیم مصداق ذکر را معلوم کنیم؛ مانند این روش بسیار غلط، باطل و سخیفی که صوفی‌ها و بعضی از متصوفه دارند، که حرکات مترقصانه را ذکر حساب می‌کنند. آنچه در فضای مجازی پخش می‌شود که بعضی از صوفی‌ها، از مرد و زن، حرکاتی دارند که می‌گویند با این حرکات یاد خدا می‌کنیم، این غلط است و با دین سازگاری ندارد.

باید ببینیم ذکر خدا چیست؟

در منابع دینی باید ببینیم که ذکر چیست؟ قرآن، ذکر الله است؛ نماز ذکر الله است؛ معصومین ذکر الله هستند؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر الله است.

نمی‌توان گفت شارع یک ملاک دست ما داده و هر آنچه موجب یاد خدا بشود، ذکر الله است. این فکر و اندیشه را صوفیه درست کرده و آن هم در مقابل مکتب اهل بیت (علیهم السلام).

پس، حرف ما این است که بنای شارع بر این نیست که چیزی را که مقدماتی دارد ولی خودش غیراختیاری است، به اعتبار مقدماتش حرام کند! «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» از جهت عقل! اما «ینافی لدأب الشارع». شارع چنین دأبی ندارد. فعلی که شارع می‌خواهد حرام کند، با قطع نظر از مقدماتش می‌گوید حرام است. در واجب هم همین است. واجب، خودش باید اختیاری باشد.

مسببات تولیدی:

بله خود مرحوم نائینی هم در برخی از امور که مسبب تولیدی هستند، مثل سوزاندن که یک امر غیراختیاری است، امر به مقدمه را بی مانع می‌دانند وقتی انسان به سوزاندن مامور شد، همینکه چیزی را در آتش می‌اندازد سوزاندن محقق می‌شود. در مسببات تولیدی شارع می‌گوید «أحرق». یعنی امر به سوزاندن می‌کند به این معنا مقدمه اش واجب می‌شود و باید این چوب را به آتش انداخت.

عقلا هم چنین چیزی دارند. در جایی که مقدمه، علت قریب است و معلول هم مانعی ندارد.

اما در جایی مثل صفات قلبیه که مقدمه قریب نیست؛ بلکه گاهی یک سال، دو سال، یا چندسال باید انسان مقدمات و اعمال را انجام بدهد تا این صفت حاصل بشود، این با دأب شارع سازگاری ندارد.

لذا روایتی که می‌فرماید: «لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْنَهُمْ مِنْ فَضْلِي» [4] مراد، مجرد حسد قلبی نیست؛ بلکه ابراز حسد است.

حسد از جنس اوصاف قلبی است. اما غبطه از افعال است.

غبطه با حسد فرق دارد؛ غبطه این است که انسان می‌گوید خدایا این نعمت را به من هم عطا کن. یعنی اراده می‌کند که نعمتی که خدا به دیگری داده به او هم بدهد.

اما در حسادت، زوال نعمت از دیگری را تمنی می‌کند. این حسد، لحظه اولش غیر ارادی است؛ یعنی یک لحظه به ذهن انسان می‌آید که ای کاش فلانی اینقدر مال نداشت؛ اینقدر علم نداشت؛ اینقدر قدرت نداشت؛ ای کاش فلانی رئیس نبود؛ این لحظه‌ی اول است. ولی در غبطه اول و آخرش اراده است؛ ابقا معنا ندارد. شما آرزو می‌کنید که خدا به شما هم چنین نعمتی بدهد! تمام

شد.

به هر حال جمع بین روایات به این است که بگوئیم، مومن حسدش را بروز ندهد. هرچند در درونش هست. یا اینکه بگوئیم حسد را ابقاء نمی‌کند.

خیلی‌ها گفته‌اند که این موارد را یا باید بر «بروز الحسد» معنا کنیم یا بر «ابقاء الحسد فی النفس». زیرا حدویش غیراختیاری هست.

این، پیش فرضی ما نیست بلکه یک مبنای محکم عقلی است. چنانکه در مورد آیاتی مثل «وَ جَاءَ رَبُّكَ [5]» عقل می‌گوید خدا جسم نیست که بخواهد بپاید. و با این درک عقلی آیه را تفسیر می‌کنید. اینجا هم چنین است؛ عقل می‌گوید متعلق تکلیف باید مقدور باشد؛ پس تکالیفی که به امور قلبی تعلق گرفته باید تفسیر شود؛ شروع و حدوث اولی حسد غیر اختیاری و قهری است پس متعلق تکلیف نیست. اما ابقای آن اختیاری است و لذا می‌تواند متعلق تکلیف باشد. لذا ما قبلاً گفتیم، از اینکه خدای تبارک و تعالی به حضرت موسی می‌فرماید «لا تحسدن الناس» معلوم می‌شود که حسد، یک قسمتش در انبیاء هم ممکن است موجود باشد.

بحث از منشأ اول، بحث خوبی است. یعنی اگر این مبنا را برای خودتان حل کنید، تکلیف خیلی از روایات روشن می‌شود. روایات زیادی داریم درباره حب و بغض، و صفات دیگر قلبی. این مبنا مسئله را حل می‌کند.

منشأ دوم: ملاک امور قلبی

اما مطلب دوم؛

به برکت اصول، برای ما روشن است که متعلق احکام باید دارای ملاک باشد. وقتی می‌گوئید: «صلاة واجب است» این صلاة، تنهی عن الفحشاء و المنکر است. منتهی نه صلاة ذهنی! بلکه صلاة خارجی و صلاتی که در عالم خارج واقع می‌شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [6]. این صیام خارجی موجب تقواست.

باید متعلق احکام دارای ملاک باشد.

سؤال این است که اگر افعال یا امور قلبی، متعلق تکلیف قرار گرفتند، ملاک‌شان کجاست؟ در همین مثال حسد مسئله را پیاده کنیم؛

حسد خارجی، موجب غیبت می‌شود؛ انسان وقتی حسد را بروز دهد، غیبت می‌کند. در بحث اخلاق هم عرض کردم؛ این از برکت روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) است؛ چقدر اینها راه را برای ما باز کرده‌اند؛ از روایات استفاده می‌شود که هر کسی غیبت می‌کند حسود است. نمی‌شود کسی غیبت شخصی را بکند و حسادت به او نوزد. منتهی بروز حسد، در غیبت است و غیبت یک امر خارجی است.

همچنین از آثار حسد، تملق است؛ حسود نسبت به کسی که حسد می‌ورزد، تملق می‌کند. اگر دیدید یک کسی نسبت به شما تملق زیاد دارد، بدانید به شما حسادت می‌کند! این هم در روایات آمده.

اما در عین حال، خود حسد با قطع نظر از بروز خارجی‌اش، آیا ملاک دارد؟ تبیین اول ملاک تکالیف قلبیه: تکالیف قلبی هم ملاک دارند.

اینجا چند مطلب می‌شود مطرح کرد؛

یکی اینکه بگوئیم: «بله امور قلبیه هم به اندازه خودش ملاک دارد و به خود همین انسان هم مرتبط است.» وقتی می‌فرماید «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» [7]، یعنی همین حسدِ قلبی، ایمان قلبی را از بین می‌برد. تزامم در افعال قلبیه.

کسی که ایمان پیدا کرده، حسد ایمانش را از بین می‌برد. این خودش یک نوع حبط است؛ حسد را باید از اسباب حبط قرار داد.

«إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ» [8]. این اعم از حسنات خارجی و قلبی است. انسان هرچه به عنوان فضائل و کرامت‌های قلبی برای خودش درست کرده، با حسد از بین می‌رود. صبر را از بین می‌برد؛ انسان خیلی باید زحمت بکشد در مقابل مصائب، معاصی و واجبات، تا برای خودش صبر را تحصیل کند. اما آدم حسود صبر ندارد.

پس در امور قلبیه هم می‌توانیم ملاک تصویر کنیم. مثل حسد که ملاکش هدم ایمان، حبط اعمال و حسنات است. چون حسد، «هادمٌ للإيمان» است «هادمٌ للحسنات» است. لذا به این ملاک حسد قلبی هم حرام می‌شود.

این بحث اصولی را پیاده کنم و آن اینکه متعلق احکام باید ملاک داشته باشد، جواب این است که بله امور قلبیه هم ملاک دارد.

تبیین دوم ملاک تکالیف قلبیه: ملاک در جعل تکلیف است.

جواب دوم این است که در باب ملاکات اگر ملاک بالنسبة إلى المتعلق را در نظر بگیریم، باید بگوئیم متعلق تکلیف خودش باید ملاک داشته باشد. اما بر مبنای مرحوم امام (قُدَسَ سِرِّه) و براساس نظریه خطابات قانونیه، نباید این فعل را در نظر بگیریم که آیا برای مکلف، ملاک دارد یا نه؟ و لذا یک وقتی ما این را که توضیح می‌دادیم خیلی اشکالات را حل می‌کند [9].

یکی از اشکالات این است که قرآن فرموده «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» [10]. این همه افراد نماز می‌خوانند اهل فحشا و منکر هم هستند.

مشهور در جواب این اشکال می‌گویند: «این به حسب الاقتضا است؛ یعنی نماز، اقتضای این را دارد که مانع از فحشا و منکر شود. اما کسی که نماز می‌خواند اگر شهوت بر او غلبه کند، جلوی فحشا و منکر او را نمی‌گیرد. نماز اقتضای نهی از فحشا و منکر را دارد. ولی ممکن است مانعی جلوی این اقتضا را بگیرد.»
این جوابی است که مشهور می‌دهند.

اما امام (رضوان الله علیه) براساس نظریه «خطابات قانونیه» می‌فرماید: «چه کسی گفته باید در فعلی که از این شخص صادر می‌شود ملاک را بررسی کنیم؛ بلکه مصلحت، در جعل این قانون وجود دارد. ملاک را در جعل قانون جستجو می‌کنیم. در جعل وجوب، برای صلاة؛ در جعل وجوب برای صوم. این همه انسان روزه می‌گیرند و تقوا هم ندارند.

لذا امام از آن تعبیر می‌کند به «ملاک قانونی» که در جعل این قانون، ملاک وجود دارد. یعنی در جعل وجوب برای صلاة ملاک موجود است. این «تنهی عن الفحشاء» از آثار جعل وجوب برای صلاة است؛ خواه در این فرد باشد یا نباشد.
امام ره با این مینا، عویصه‌ای را در باب ملاکات حل می‌کنند.

کسی که این مبنای امام را قبول دارد، می‌تواند بگوید در جعل حرمت برای حسد ملاک وجود دارد.

مصلحت در جعل، یا ملاک در جعل؟!

البته این مطلب با آن حرف که بگوئیم «مصلحت در جعل» است، متفاوت است.

گاهی می‌گوئیم «مصلحت در جعل خطاب به این شخص است»؛ مانند اوامر امتحانیه که مشهور می‌گویند «مصلحت در خود آن فعل نیست؛ بلکه در جعل خطاب نسبت به این شخص است و مولی می‌خواهد این شخص را امتحان کند»

اما در نظریه خطابات قانونیه اصلاً اشخاص و مکلفین مدّ نظر نیستند! بلکه در جعل این قانون در شریعت، ملاک وجود دارد. بین ملاکات قانونیه و مصلحت جعل، فرق وجود دارد.

به هر حال اگر کسی جواب اول را که جواب محکمی هم هست، نپذیرفت، می‌توان از مبنای امام استفاده کند.

ما می‌گوئیم امور قلبی و افعال اختیاری قلب، دارای ملاک است. خدا می‌فرماید اگر حسد را در نفس خود ابقا کنی، ایمانت را از بین می‌برد. پس، همان فعل قلبی حرام است و حرمت آن ملاک دارد.

اگر کسی این را نپذیرفت، به ملاک جعل قانونی تمسک کند. این قانون، ملاک دارد. وقتی قانون دارای ملاک شد، دیگر لازم نیست بگوئیم در قلب شخص مکلف، ملاک چیست؟ لذا امور قلبی از جهت منشأ دوم نیز مشکلی ندارد.

فتبّین و تحصّل من جمیع ذلک که دو منشأ برای توهّم عدم جریان احکام شرعی در افعال و امور قلبی وجود دارد؛ یکی اینکه باید متعلق اختیاری باشد و دوم اینکه متعلق باید دارای ملاک باشد. هر دو را بررسی کردیم و معتقدیم هیچ کدام مشکلی ایجاد نمی‌کند. لذا احکام به امور قلبی هم تعلق پیدا می‌کند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] - الخصال، ج 1، ص: 89

[2] - چیزی که ممتنع است اما با اختیار انسان واقع شده، احکام افعال اختیاری دارد. مثل کسی که با اختیار خودش به زمین غصبی می‌رود، تا مادامی که در آن زمین هست غاصب بوده و فعلش حرام است هرچند الآن قدرت بیرون آمدن از آنجا را نداشته باشد.

[3] - سوره احزاب آیه 49

[4] - الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 307

[5] - سوره فجر آیه 22

[6] - سوره بقره آیه 183

[7] - الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 306

[8] - الکافی (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 45

[9] - خدا رحمت کند مرحوم مدرس افغانی را که درس ایشان می‌رفتیم وسط درس می‌گفتم ما یک اشکال داریم، می‌گفت نگو اشکال، تو کی هستی که بگوئی اشکال، اشتباه داری! می‌گفتم بله اشتباه داریم، به همه همین را می‌گفت که بگوئید اشتباه داریم و نفهمیدیم، این هم خودش یک درس بود.

